



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد



۲۰۲۵/۰۹/۳۰

نویسنده: ن. جلیل زاد

اتوپیای سرخ و سرنوشت ملت و مملکت

۴۷ سال از همان صبح کاذب کودتای ننگین ثور و تجاوز نظامی روس گذشت. دانسته های امروزی ما در مورد پیامد های متوالی کودتای سیاه ثور و تجاوز نظامی شوروی پیشین هنوز حکم مشتی از خروار را هم ندارد.

نه تنها تلفات جانی و خسارات مدنی این تهاجم به تنهایی بیشتر از بزرگترین انفجار اتمی قرن ۲۰ بوده، بلکه اثرات مسخ کننده معنوی و اخلاقی آن نیز با تاثیرات اشعه مجهول در جسم آدمی قابل مقایسه بوده و تا چند نسل دیگر جولانگه اندیشه و رفتار انسان های آزاد را خواهد آزد. در افغانستان این آسیب دیده گان کودتاه و تجاوز بوده اند که برای باز سازی همه جانبه ی ملت و کشور کمر به کشف راز های رنگارنگ این فاجعه و مصیبت عظیمی بستند. همین ها بودند که برای نخستین بار تاثیرات جنگ سرد را در قضایای ۴۷ سال اخیر وطن ما روی زبان ها انداختند. ولی این مقدمه هنوز به پایان نزدیک نشده بود که تعدادی از اعضای این حزب، از این مقوله سفسطه بیگانه بودن و سفسطه ی جنایات شانرا آفریدند و این جا و آن جا داد زدند که گویا این آمریکا و روسیه بود که ما را به بازی گرفتند و همه ی ما با نای جادویی آنها در خواب غفلت فرو رفته بودیم. نه — این جنگ سرد ساخته و پرداخته شماسست. بزرگترین نظریه پرداز غربی جنگ سرد می گوید، جنگ سرد در واقع طولانی ترین دوران صلح میان ابر قدرت ها در قرن ۲۰ بوده است. آمریکا و روسیه می دانستند که هرگز با همدیگر جنگ نمی کنند، و این آدم های بومی آنها بود که جنگ را باید پیش می بردند. آدم های اصلی شوروی در جنگ سرد آن جوانک مفلوک محبت نچشیده ای نبود که با فشار دکمه ی شوک برقی خاد و اکسا و مشاهده ی صورت محتضر و متشنج محکوم بر عقده ی حقارت خود غلبه می نموده است. آدم های اصلی شوروی آن اندیشه ورزان و کرم های کتابی بودند که شاید در تمام عمر مورچه ای هم زیر پا نکرده باشند، ولی در دنیای رویاهای سرگیچه آور شان با تندیس مفرغین قدرت بی لگام، مهندسی این دستگاه فاجعه زا و جهنمی را به عهده داشتند. چه نکوهیده است که اگر اثر خود مدار وجدان آدمی کرخت تر از سنگ و کلوخ گردد و حاضر نباشند برای کفاره ی دریا های خونی که مسوول ریختن اش هستند، یک سکه ی قلب ناشده ی اعتراف هم بپردازند، تا اگر احیاناً عفو در میان نباشد، وارسته گی شخصی شانرا به ارمان آورند. این اعتراف نه بادی است که در غبغب بریده شده ای غرور آسیب دیده گان بیفتند و نه مرهمی است که ناسور قلب عزیز مردگان را مداوا کند. این اعتراف افشاه گری از مجموعه ی ساختار و عملکرد سیستم تهوع آور برای آن مهم است که روح خبیث نظام دوزخی ای که حزب دموکراتیک خلق خالق آن بوده است، هر دم در کالبد های فرهنگی دیگری تناسخ می نماید. قتل عام های کنرها، ننگرها، هرات، بلخ، کندهار، کندر، قیصار، شبرغان، دشت لیلی — قتل عام های پولیگون زندان پلچرخ، صدارت، ناحیه های حزبی و غیره .. — مسوولان امروزی و دیرزین احتساب و کارگزاران شبکه های امر به معروف و نهی از منکر، همان ناروا های را مرتکب می گردند و گردیدند که حوزه های حزبی و شعبات ناحیه یی خاد و اگسا انجام می دادند. خاد و اگسا دیرزین در هر اقطاع جنگ سالاری چندین خاد و اگسا دیگری زاده است. جنگ های ایلجار کنونی فرجام و نتیجه ی نهایی انشعابات قومی خلق و پرچم و متفرعات آنهاست. دنباله روی جنگ و بنگ سالاران از عرب و عجم، شرق و غرب از تبعیت برده وار حزب دموکراتیک خلق به شوروی درس گرفته است. قدرت های نظامی، آنهایکه ادعای تملک انحصاری قدرت در افغانستان را دارند، همان ضبط و ربطی را دارند که حزب خلق داشت. اعتراف برای آنکه دامنه ی این تبهکاری های روز افزون تا مرز نابودی یک ملت ۳۵ میلیونی رسیده است. اعتراف برای آنکه با خراش برداشتن همه مدینه های فاضله ی انسانی، زنده گی از معنی تهی شده است و تا جهنم توحش کامل قدمی بیش نمانده است. این متن یک مرثیه ی، تاریخی و اخلاقی است بر فاجعه ای کودتای ثور و تجاوز نظامی شوروی، که با زبانی پرشور و استعاری، به نقد عمیق ساختار های سیاسی و فرهنگی ای می پردازد که افغانستان را در مسیر تباهی و خشونت قرار دادند.

د پانو شمیره: له 1 تر 4

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکي په خیر و لولی

اجازه بدهید چند محور کلیدی آن را برجسته کنم:

فاجعه‌ای فراتر از جنگ
 مسخ معنوی و اخلاقی
 کودتای ثور نه فقط یک تهاجم نظامی، بلکه یک زلزله‌ی معنوی بود که تا نسل‌ها اثراتش باقی خواهد ماند.
 مقایسه‌ای آن با انفجار اتمی و اشعه‌ی مجهول، نشان از شدت تخریب روانی و فرهنگی دارد.
 نقد ساختارهای فکری
 و توجیه‌گران سیاسی
 این قلم با صراحت، سفسطه‌ای بی‌گناهی اعضای حزب دموکراتیک خلق را رد می‌کند و آنان را طراحان اصلی جنگ
 سرد در افغانستان می‌داند.
 اشاره به نظریه پردازان شوروی که با ذهنیت‌های کتابی و بدون لمس واقعیت، دستگاه‌های شکنجه و سرکوب را
 طراحی کردند، نقدی است بر فاصله‌ی میان تئوری و انسانیت.
 تناسخ فرهنگی
 نظام‌های سرکوب‌گر
 یکی از نکات برجسته، هشدار نسبت به بازتولید روح خبیث نظام‌های گذشته در قالب‌های جدید فرهنگی و سیاسی است.
 خاد و آگسا دیروز، امروز در شکل‌های دیگر و با نام‌های متفاوت، همان جنایات را تکرار می‌کنند.
 اعتراف به‌مثابه‌ای
 پالایش، نه تطهیر
 این قلم اعتراف را نه برای تسکین قربانیان، بلکه برای افشای ساختار تهوع آور جنایت می‌خواهد.
 این اعتراف باید از سوی عاملان باشد، نه برای بخشش، بلکه برای جلوگیری از تناسخ دوباره‌ی شر و جنایت.
 از مدینه‌ی فاضله
 تا جهنم توحش
 تاکید می‌کنم، متن با هشدار پایان می‌یابد، اگر این چرخه‌ی خشونت و بی‌اعترافی به جنایات ادامه یابد، افغانستان
 به مرز نابودی کامل خواهد رسید.
 زندگی از معنا تهی شده و تنها راه نجات، بازگشت به وجدان، حقیقت و مسئولیت پذیری است.
 مهندسان فاجعه
 تحلیل نقش رهبران حزب دموکراتیک خلق
 کودتای هفت ثور ۱۳۵۷ و تجاوز نظامی شوروی، نقطه‌ی عطفی در تاریخ معاصر افغانستان بود.
 این رویداد نه تنها ساختار سیاسی کشور را دگرگون کرد، بلکه زمینه ساز دهه‌ها خشونت، سرکوب، و فروپاشی
 فرهنگی شد.
 در قلب این تحولات، چهره‌هایی چون نورمحمد ترمکی، حفیظ‌الله امین، ببرک کارمل، نجیب‌الله احمدزی، و دیگر
 اعضای حزب دموکراتیک خلق قرار داشتند، افرادی که با ادعای نجات ملت، افغانستان را به آزمایشگاه
 ایدئولوژی‌های بیگانه بدل کردند.
 نورمحمد ترمکی
 آغازگر رؤیای سرخ
 بنیان‌گذار حزب دموکراتیک خلق و منشی اول آن.
 با شعارهای مارکسیستی، کوشش در جذب روشنفکران داشت.
 اما در عمل، با تکیه بر خاد و آگسا، حکومتش به سرکوب و حذف مخالفان انجامید.
 قربانی توطئه‌ی امین شد، مرگش آغازگر دوره‌ی خونین‌تر بود.
 حفیظ‌الله امین،
 استالین کوچک
 طراح اصلی کودتای ثور و عامل قتل ترمکی.
 با تمرکز قدرت در دستان خود، کابینه‌ای تک‌نفره ساخت و دستگاه‌های امنیتی را به شکنجه‌گاه بدل کرد.
 مظنون به ارتباط با CIA، حتی در میان اعضای خلقی نیز منفور بود.
 سرانجام توسط نیروهای شوروی کشته شد.
 ببرک کارمل
 چهره‌ی پرچمی در تبعید

پس از سقوط امین، با حمایت مستقیم شوروی به قدرت رسید. چهره‌ای نرم‌تر نسبت به امین، اما همچنان وابسته به مسکو. دوران او شاهد گسترش جنگ داخلی و مقاومت جهادی‌ها، مجاهدین بود. نجیب‌الله احمدزی آخرین رئیس‌جمهور حزب تلاش کرد با سیاست آشتی ملی، از خشونت بکاهد. نام حزب را به «وطن» تغییر داد و اصلاحاتی را آغاز کرد. اما ساختار امنیتی و وابستگی به شوروی، مانع موفقیت او شد. پس از سقوط کابل، در مقر سازمان ملل پناه گرفت و سرانجام توسط پاکستانی‌ها و طالبان اعدام شد. چهره‌های امنیتی و فرهنگی مزدک، وکیل، لایق، گلابزوی، تنی این افراد در دستگاه‌های امنیتی، فرهنگی و حزبی نقش کلیدی داشتند. برخی مانند شهنواز تنی در کودتاهای بعدی نقش داشتند. برخی دیگر، چون سلیمان لایق، با قلم و شعر، ایدئولوژی حزب را تئوریزه کردند. بسیاری از این چهره‌ها در شکنجه، جاسوسی، و سرکوب مخالفان مستقیم یا غیرمستقیم دخیل بودند. تناسخ فکری و فرهنگی ساختار حزب خلق و پرچم، با انشعابات قومی و ایدئولوژیک، زمینه‌ساز جنگ‌های داخلی شد. شبکه‌های خاد و اکسا، امروز در قالب‌های جدید امنیتی و مذهبی بازتولید شده‌اند. اعتراف به جنایات گذشته، نه برای انتقام، بلکه برای پالایش فرهنگی و جلوگیری از تکرار ضروری‌ست. از انقلاب تا انحطاط رهبران حزب دموکراتیک خلق، با وعده عدالت اجتماعی، افغانستان را به میدان جنگ سرد و قربانگاه ملت بدل کردند. تا زمانی که ساختارهای فکری و امنیتی آنان نقد و افشا نشود، روح خبیث آن نظام در کالدهای جدید تناسخ خواهد یافت. جنایات حزب دموکراتیک خلق افغانستان کودتای خونین هفت ثور آغازگر فاجعه‌ای ملی با قتل داوود خان و خانواده‌اش؛ کودتایی که با شعار عدالت اجتماعی، در عمل به قتل‌عام و سرکوب منجر شد. قتل نورمحمد تره‌کی رهبر حزب خلق، قربانی توطئه درون‌حزبی توسط حفیظ‌الله امین؛ نمونه‌ای از خشونت درونی و بی‌رحمی ایدئولوژیک. شکنجه‌گاه‌های خاد و اکسا ساختارهای امنیتی حزب، به مراکز شکنجه، جاسوسی و حذف فیزیکی مخالفان بدل شدند، هزاران زندانی سیاسی قربانی این دستگاه‌ها شدند. قتل‌عام‌های منطقه‌ای جنایات در کنر، ننگرهار، هرات، بلخ، کندهار، قیصار، شبرغان و دشت لیلی؛ عملیات‌های نظامی با هدف سرکوب مردم و مقاومت. پولیگون پلچرخي زندان پلچرخي به نماد وحشت بدل شد؛ اعدام‌های دسته‌جمعی، دفن مخفیانه، و بی‌خبری خانواده‌ها از سرنوشت عزیزان‌شان. جاسوسی برای شوروی رهبران حزب، اطلاعات نظامی، فرهنگی و اجتماعی را به KGB منتقل کردند، افغانستان به مستعمره اطلاعاتی بدل شد. ترویج ایدئولوژی بیگانه مارکسیسم وارداتی، با بی‌اعتنایی به سنت‌های فرهنگی و دینی مردم، شکاف عمیق میان دولت و ملت ایجاد کرد. قتل حفیظ‌الله امین

هرچند خود عامل جنایت بود، اما توسط ارتش شوروی کشته شد، نشان از وابستگی کامل حزب به قدرت‌های خارجی.

ببرک کارمل: چهره تبعیدی

با حمایت مستقیم شوروی به قدرت رسید؛ حکومتش ادامه سرکوب و جنگ داخلی بود، با چهره‌ای نرم‌تر اما سیاستی خشن.

نجیب‌الله، آشتی ملی یا تداوم فاجعه

با تغییر نام حزب به «وطن»، تلاش کرد اصلاحاتی انجام دهد، اما ساختار امنیتی و وابستگی به شوروی مانع شد. سلیمان لایق و مهندسی فرهنگی

با قلم و شعر، ایدئولوژی حزب را تنویر کرد، فرهنگ به ابزار تبلیغاتی بدل شد، نه به بستر آگاهی و آزادی. شهناز تنی و کودتاهای بعدی

در کودتا علیه نجیب نقش داشت، ادامه همان تفکر نظامی‌گرای خلقی، با لباس جدید.

مستی با ودکا، بی‌مروتی با ملت

رهبران حزب، در جلسات حزبی مست بودند، در حالی‌که مردم در فقر، جنگ و شکنجه می‌سوختند.

انشعابات قومی خلق و پرچم

شکاف‌های قومی و زبانی، توسط حزب تعمیق یافت؛ زمینه‌ساز جنگ‌های داخلی و بی‌اعتمادی ملی.

تناسخ امنیتی در قالب‌های جدید

خاد و اگسا دیروز، امروز در شکل‌های مذهبی، قومی و امنیتی بازتولید شده‌اند؛ همان جنایت، با نامی دیگر.

حذف روشنفکران مستقل

هر صدای مستقل، یا به زندان افتاد، یا تبعید شد، یا ترور، حزب تحمل هیچ اندیشه‌ی خارج از چارچوب خود را نداشت.

تخریب نهادهای سنتی

مساجد، مدارس، شوراهای محلی و ساختارهای سنتی، هدف حمله قرار گرفتند، جامعه از ریشه تهی شد.

وابستگی مطلق به شوروی

تصمیمات کلان سیاسی، نظامی و فرهنگی، در مسکو گرفته می‌شد، افغانستان استقلال خود را از دست داد.

جنگ سرد به مثابه ابزار سرکوب.

رهبران حزب، جنگ سرد را بهانه توجیه جنایات خود کردند، در حالی‌که خود عامل اجرای آن بودند.

تهی شدن زندگی از معنا

با خراش برداشتن مدینه‌های فاضله انسانی، زندگی به جهنم توحش بدل شد، اعتراف به جنایت، تنها راه پالایش است.

آرشیف: مطالب نشر شده ن. جلیل زاد